

علیه زبان نفهم ها!

حسین شکیب‌راد

سردبیر

نوجوانه



سفر که می‌روی به کشورهایی با زبان و فرهنگ متفاوت، احتمالاً اولین دغدغه‌ات این است که بتوانی دست و پا شکسته حرفت را به دیگران حالی کنی. از ایما و اشاره استفاده می‌کنی. به غیر از کشورهای عربی که احتمالاً یک الف و لام اول همه کلمات قرار می‌دهی، جاهای دیگر به اصطلاح فینگلیش یعنی همان فارسی و انگلیسی درهم حرف می‌زنی و شاید هم مجبور شوی از نرم افزارهای ترجمه استفاده کنی. حالا یک نفر پیدا نشود و بگوید من زبان عربی با انگلیسی‌ام خوب است. او هم می‌تواند فرض کند به ژاپن و چین یا یک کشور با زبانی عجیب رفته است. به هر حال مهم است که بتوانیم خواسته‌هایمان را به دیگران بگوییم و این سخت می‌شود اگر جایی باشیم که زبان مان را نمی‌فهمند. گاهی هم در کشور و بین هم زبان‌های خودت هستی ولی باز احساس می‌کنی کسی حرفت را متوجه نمی‌شود. شاید این حس بیشتر از همه نصیب نوجوان‌ها بشود، چرا که غالباً خواسته‌هایشان با چیزی که بزرگ‌ترها فکر می‌کنند متفاوت است. ممکن است تو هم جزو همان دسته از نوجوان‌هایی باشی که گاهی توی خانه حس می‌کنند کسی صدایشان را نمی‌شنود یا اگر می‌شنود متوجه نمی‌شود و اگر هم بفهمد احتمالاً توجهی به آن نمی‌کند. بله این بدترین حس دنیاست.


حرف شما مهم است. نه چون نوجوان هستید و این نشریه هم متعلق به شماست. نه این را به عنوان کسی می‌گویم که باور دارد پیشران تغییرات اساسی در حوزه سبک زندگی شماست. یعنی اگر بخواهیم فرهنگ کشور را ارتقا دهیم باید شما آستین بالا بزنید. حالا فکرتش را بکن وسط این جنگ نابرابر رسانه‌ها و فرهنگ‌ها، اولاً کسی حرف بخش پیشران جامعه را نشنود یا متوجه نشود یا بشنود و به آن اهمیت ندهد. تازه گاهی هم خود آن پیشران‌ها، اسیر زرق و برق و فریب‌های رسانه‌ها و فرهنگ‌های دیگر شوند. نتیجه‌اش چیزی نیست جز انحطاط و فروپاشی فرهنگ. حرف شما مهم است و باید اول از همه خودتان دنبال مطرح کردنش، تبیین آن و شنیده شدنش باشید. منتها یادتان نرود که باید واقعاً حرف شما باشد. یعنی حرف یک نوجوان ایرانی مسلمان. نه حرف دیگران که ذهن‌تان را تسخیر کرده باشند به نفع خودشان.

مسئول آن دیگری

	فاطمه علیپورسالستانی
	تهران

وقتی داشتم صفحه مجازی‌ام را بالا و پایین می‌کردم به متنی برخوردم از یک جوان هم‌سن و سال خودم. داشت خانه را تعریف می‌کرد. این‌که خانه فقط سقف سیمانی و ستون نیست و آنچه جایی را امن می‌کند، ارتباط میان اعضای آن است. این‌که آن ارتباط چه کم و کیفی دارد و هرکسی در نقش خود چطور باید عمل کند. راست می‌گفت، حریم خانه رانه دیوار و ستون بلکه ارتباط میان اعضای آن شکل می‌دهد. این‌که افراد چطور تقسیم وظایف می‌کنند و تصمیم می‌گیرند چه خاطراتی را با هم بسازند. به چه کسی قدرت دهند و از چه کسی فرمان ببرند. این اعضای خانه هستند که به آن معنا می‌دهند و تصمیم می‌گیرند چه اهدافی را دنبال کنند. سرزمین هرکسی، خانه اوست. جایی که در آن متولد شده و یاد گرفته چه کسی باشد. خانه‌ای با خانواده‌ای بزرگ که هرکسی در آن نقشی دارد. یکی به انتخاب اعضا رهبری می‌کند، دیگری پاسدار مرز است و گروهی می‌شوند مسئول نیاز مردم. در این میان ارتباط آنهاست که از کش مکش‌ها و بدفهمی‌ها، فاصله‌ها و دعواها جلوگیری می‌کند و این حلقه گمشده تمام مشکلات سرزمین مان است. این‌که آن

چوایران نباشد تن من مباد

	فاطمه مهرابی
	تهران

وقتی بحث حرف زدن با یک مسئول به میان می‌آید، آن قدر سمن وجود دارد که با سمن در آن گم است؛ هیچ جای تعجب ندارد اگر شب بخوابی و فردا صبح نرخ تمامی اقلام اصلی غذایی اعم از برنج، روغن، گوشت و... چند برابر افزایش و ارزش پول ملی چند برابر کاهش پیدا کرده باشد. مردم نجیب مادیر در برابر کوچک شدن روز به روز سفره‌هایشان سیر شده‌اند. اما بحث اصلی و داغ این روزها که هرکسی را شامل پیر و جوان و زن و مرد به پای تلویزیون کشانده و جایی فراتر از مرز کشورمان در جوار و نزدیکی‌های برج ایفل چشم به انتظار مدال قرار داده است؛ صحتی است که با توجه به میزان اهمیت آن از توجه مسئولان مربوطه برخوردار نیست. اکنون که قلم بر دست گرفته و از وضعیت نابسامان کاروان کشورمان در المپیک می‌نویسم، بی‌هیچ

پرونده

گفت و گو

قلمرو

قلمرو

نوجوانه




بسم‌ا...

قشر به‌خواست مردم مسئول شده، نه گوشی برای شنیدن دارند و نه احتمالاً زبانی برای پاسخگویی. کمتر کسی از میان آنها پیدا می‌شود که واقعاً بخواهد برای فهم مردمش دلیل کارها و تصمیمات عجیب هم‌قطاران‌ش را توضیح دهد. تصمیماتی که مستقیم بر شاهرگ سفره خوراک مردم تاثیر دارد اما برای کسی مهم نیست. آن قدر درگیر چیزهای دست و پاگیری مثل «چطور قدرت را در خانواده خود تقسیم کنم» شده‌اند که یادشان رفته باید جوابی بدهند. فراموش کرده‌اند چطور در این خانه قدرت گرفته‌اند و حواس‌شان نیست که همه صاحب یک مرز هستیم. بارها شده تصمیم، حرف و نظر قشر باسواد اجتماع، کسانی که سال‌ها تلاش کرده‌اند از دیوار قطور کنکور و نابرابری‌های آموزش و پرورش که نه آموزش دارد و نه پرورش بگذرند، رد شده است. به جایگاهی رسیده‌اند که نظرشان برای مسیر مردم تعیین‌کننده است از خواست و زبان مردم صحبت کردند و با کج سلیقگی مسئولان همین مردم مواجه شدند و آنها حتی توضیحی نداشتند برای این‌که چرا نظر سرمایه‌ای که سال‌ها زمان گذاشتند تا ثمر دهد را این‌طور نادیده می‌گیرند یا اگر توضیحی وجود داشت، حرفی زده نشد. مردم هم عصبانی می‌شوند و ارتباطی که باید مستحکم باشد را ذره ذره نابود می‌کنند. یک طرف چماق دست می‌گیرد، دیگری داد می‌زند. هیچ‌کدام حرف نمی‌زنند، طرفی که باید بپرسد، حواسش نیست و آن کسی که باید جواب دهد به هوای حواس پرت دیگری را چپاول می‌کند...

مدالی در رتبه‌ای حتی پایین‌تر از کره شمالی قرار داشته و از رقابت‌ها باز مانده‌ایم. طراحی لباس اعضای شرکت‌کننده که هیچ، تنها می‌توانیم با تاسف سر تکان بدهیم و غبطه تاریخ‌کهنی را بخوریم که در عرصه جهانی خودنمایی کشورها، جلوه‌گر نشده است. مدال هم نه، سهمیه‌هایی که در انواع رشته‌های شنا، اسب سواری، تنیس، اسکی‌تورد و... کسب نکرده‌ایم هم بماند. چگونه حتی یک ورزشکار را یافته به المپیک رادست‌پر به آغوش وطن بازنگردانده‌اید؟ ورزش یکی از مهم‌ترین شغل‌هایی است که هر نوجوانی در کشورهای بیگانه و خارجی می‌تواند آن را به عنوان منبع درآمد آینده خویش برگزیده و حتی از زمان راهنمایی در کلوب مخصوص آن هم عضو شده و آینده‌اش را رقم بزند.

چطور شده است که آموزش و پرورش ما که باید مهدشکوفایی استعدادهای بی‌ظنیر و فراوان موجود در این مرز و بوم باشد، به جای تشویق، به‌گونه‌ای برنامه‌ریزی تحصیلی به وجود آورده که به هر مشاور کنکوری از رویای ورزشکار شدن حرفی بزنی، تورا به باد سخره گرفته و چنان از بیکاری و بی‌پولی خفته در آن

فردایی مطمئن

	عرفان حریری
	تهران

بهت گفتم کار پیدا کردم؟

نه، مبارکه آقا، خدا را شکر بالاخره تونستی؛ حالا چی هست کار جدیدت؟

حساب و کتاب یک شرکت کوچک، حقوقش کم است ولی بهتر از هیچی است.

واقعاً؟ پس خیلی ربطی به رشته‌ات نداره نه؟ داداش من! کی این روزها شغلش ربطی به رشته‌اش داره؟


ما زمان بسیاری را از کودکی تا نوجوانی صرف یادگیری می‌کنیم؛ به‌طوری‌که روزمره زندگی‌مان را با مدارس گره می‌زنند. هر صبح به امید ساختن فردای مان از خواب بلند می‌شویم و لحظات خوب و بدی را در مدرسه می‌سازیم. هر چیزی را که برای

زندگی کردن لازم است، یاد می‌گیریم و مهارت‌آموزی می‌کنیم، ولی آیا واقعاً این‌طور است؟ آیا واقعاً ما هر چه که در مدرسه می‌آموزیم برای مان مفید بوده و از آن در آینده استفاده می‌کنیم؟ آیا تمام چیزهایی را که یاد می‌گیریم، می‌توانیم برای عبور از سختی و آسانی‌های زندگی به‌کار بگیریم؟ اگر بخواهم حقیقت را بگویم، خیر؟ من که در رشته ریاضی تحصیل می‌کنم چه نیازی به فرا گرفتن زبان عربی دارم؟ من که در رشته تجربی تحصیل می‌کنم چه نیازی به حل مسائل فیزیک دارم؟ بهتر نیست که به‌جای بحث در مورد انتگرال به ما بگویند در فردا که به سمت بازار کار می‌رویم چه چیزی در انتظار ماست؟ چرا در دوره تحصیل مان کسی در مورد اجاره خانه و چک و سفته حرفی نزد؟

چرا کسی در مورد روابط بین زن و شوهر و پدر و فرزند حرفی نزد؟ بهتر نیست ما را با آینده واقعی مان روبه‌رو کنند؟ آینده‌ای که در آن مهارت از مدرک مهم‌تر است.



نوبت جوانان است!

	محمدپارسا اشرفی
	تهران

جوانان را دریابید! این یکی از ساده‌ترین و در عین حال بی‌دردترین خواسته‌های من به عنوان یک جوان ایرانی است. نه تنها بی‌درد است که ضامن قوت و قدرت سرزمینم در آینده خواهد بود. مرز میان امید و ناامیدی جوان ایرانی باریک شده است. این اصرار اتفاق خوشایندی نیست. مسئول محترم! لطفاً از فکر به کار و آینده جوانان کشور غافل نباشید. نمی‌شود این نیروهای با استعداد و موتورهای محرکه توسعه را ندید. باید برای بیکاری‌شان فکری کرد. باید از فکر و ایده‌شان حمایت شود. آنها می‌خواهند با خیالی آسوده ازدواج کرده و خانواده تشکیل بدهند. لطفاً علم و مهارتی که با زحمت در دانشگاه‌ها فرا می‌گیرند را دریابید! امروز بیشتر از همیشه باید برای

جوانان سرمایه‌گذاری شود. من از مهاجرت نخبه‌های ایران عزیزم دلگیرم. دیدن رفتن آنها غمگینم می‌کند. اگر شما مسئول گرامی هم دچار این غم می‌شوی، لطفاً کمکی به آنها بکن. دست‌شان را بگیر تا در آب و خاک خود و کنار خانواده‌شان با عشق فعالیت کنند و بدون دغدغه‌های مالی، زندگی راحتی داشته باشند. مسئول محترم! فرزندان ایران نباید به دلیل ناکارآمدی مدیری یا نبود برنامه‌ریزی مناسب در سازمانی، از سرزمین بروند. اقتصاد پرنوسان عامل ناامیدی جوانان است. مسئول محترم! اگر شما سال‌های سال در مناصب و موقعیت‌های خوب کاری قرار داشتید، حالا دیگر نوبت ما جوانان است. لطفاً جارا برای ما خالی کنید. این جوانان یک کشور هستند که روح تازه‌ای به پیکر کشورشان می‌دند. ایران ما امروز نیازمند نقشه‌های تازه‌ای است تا جایگزین مسیرهای فرسوده شود و رشد حداکثری را رقم بزند. با تشکر از حسن توجه شما. امید که خواسته‌ها و توقعات بنده نابجا نبوده باشد.

